

ایران

مسئله فراموش شده


ایده‌آل جامعه ایرانی چیست و چه نسبتی با امروز دارد؟

را رقیب خود می‌دانند و از این رو در هر سخن و هر گامی تلاش برای به حاشیه بردن آن را از دست نمی‌نهند.

نکته اما اینجا است که وقتی ایران و دغدغه ایران محو شد و در گوشه‌ای از فکر ایرانی، ساحت عزلت برگزید، آنچه جایگزین آن شد، بی‌جایی و بی‌مکانی و بی‌زمانی بود. حیرت و تنش و نگرانی و سراسیمگی که امروز در بخش‌هایی از جامعه ایران امروز دیده می‌شود، بیشتر ناشی از غیبت ایران است. این سخن احمد شاملو درست است که «موطن آدمی تنها در قلب کسانی است که دوستش دارند»، اما رسم «وطن» و نسبت آن با خاک است که جای پای آدمی را در این کره خاکی محکم می‌سازد. بی‌وطنی که مقرر ما در این خاک باشد، نه نامی خواهیم داشت، نه پایگاه و جاهی در این جهان.

بیراه نیست اگر بخشی از ناترازی‌ها را ناشی از فقدان مفهوم ایران بدانیم. چرا که ایران اندیشی و به ایران تاریخی نگریستن در هر کنش و واکنش و تصمیمی، به این معنا است که در هر گام و هر تصمیم، باید گذشته ایران و آینده‌اش را به یاد داشت.

امروز یک راه، و شاید اصلی‌ترین راه حل مشکلات و عبور از رنج‌ها و چالش‌های بفرنج شده، بازگشت به ایران است. و این بازگشت به معنای زنده کردن دوباره مسئله ایران است، مسئله‌ای که فراموش شده و بار دیگر باید به آن بازگشت. در صورت این بازگشت، هر یک از ما در هر گوشه‌ای که هستیم و به هر میزان که توان عمل داریم، خود را بخشی از یک فرایند طولانی‌تر خواهیم یافت، در میان خیل انبوه ایرانیان بی‌نام و نشانی که چه در زمان برزویه طیب بوده باشند یا در عصر نصرالله منشی، در عصر خواجه نصیرالدین طوسی یا خواجه ابوالفضل بیهقی، در عصر ملک الشعراء بهار یا سیدفخرالدین شادمان که برای مقابله با تمدن فرنگی، کتاب «تسخیر تمدن فرنگی» را نوشت.

در این صورت، یعنی در صورتی که خود را بخشی از خط طولانی تاریخ، تاریخی به قدمت تاریخ کره زمین و انسان‌های روی آن بدانیم، در این صورت همه ما به کسانی بدل خواهیم شد که فردوسی بزرگ گفت: «خوانند بر ما کسی آفرین، چو ویران بود بوم ایران زمین.» مسئله اما این است، باید به مسئله ایران بازگردیم. 

دیر زمانی است که در ادبیات، در شعرها، رمان یا دیگر تولیدات فرهنگی کمتر با نام «ایران» رو به رو می‌شویم. این شرایط را با ۱۵۰ سال پیش مقایسه کنید، یعنی با زمانی که پیشگامان نهضت مشروطه و نویسندگان آن عصر، هر متن و هر کنش فکری و اجتماعی خود را برای پاسخ به «مسئله ایران» آغاز می‌کردند. اساساً جست و جوی آنان برای یافتن پاسخ مسئله ایران بود؛ تا بیابند که ایران چیست، کجا است، چه حالی دارد و در چه وضعی است و چه باید باشد.

پس سؤال امروز می‌تواند این باشد: چرا دیگر ایران «مسئله» ما نیست؟ به آب و برق و گاز و هر ناترازی دیگری فکر می‌کنیم، اما به ایران نه. گویی انکار چیز جدایی از این‌هاست. گویی ایران به فکر و عمل و دغدغه ما نیازی ندارد.

ایران می‌تواند از پس خودش بر بیاید، کافی است که ما به فکر آب و برق و گاز و زندگی خود باشیم، ایران هم از پی خواهد آمد. اما مسئله اینجا است که ایران، مسئله همه مسئله‌ها است و تا زمانی که ما پاسخی برای «مسئله ایران» نداشته باشیم، هر پاسخی در هر سطح دیگری و درباره هر چیز دیگری، نمی‌تواند پاسخی به مسئله‌های ما باشد.

به زبانی دیگر، مسئله ما، حتی در همین ناترازی‌ها و تنش‌های سیاست خارجی، باز هم ایران است و تا زمانی که پاسخی برای ایران نیابیم، نخواهیم توانست درد دیگر حوزه‌ها را علاج کنیم.

درباره این که چرا دیگر ایران مسئله ما نیست، می‌توان دیدگاه‌های مختلفی ارائه داد. بخشی ناشی از جهانی شدن و رسوخ ارزش‌های جهانی به درون ایران است. ارزش‌هایی مانند جهان وطنی، حقوق بشر و بالاتر از همه اینها، رسوخ نئولیبرالیسم. همانطور که «آصف بیات» در کتاب «انقلاب بدون انقلابیون» توصیف کرده است، نئولیبرالیسم خود را جایگزین همه ارزش‌هایی کرده است که می‌توانست در یک فرهنگ باشد. نئولیبرالیسم حتی تاریخ ملت‌ها را نیز به حاشیه برده و معنادهایی کرده است. پاسخ دیگر به چرایی از دستورکار خارج شدن ایران، سیطره فراگیر مفاهم و الگوهای فکری جایگزین است. آن الگوهای فکری تاریخی زمانمند، ایران و اندیشه ایران



مرتضی گلیور

دبیر گروه سیاسی

